

## داستان حضرت ابراهيم(1)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً ۗ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۗ قَالَ هَذَا رَبِّي ۗ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي ۗ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ ۗ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۗ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ ۗ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ ۗ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا ۗ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا ۗ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ ۗ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ ۗ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

و [باد کنید] هنگامی که اراهم به یدرش آزر [سحسی] که بنابر روایات اهل بیت ، پدر خوانده یا عمویش بود] گفت : آیا بت های را به عنوان معبود خود انتخاب می کنی ؟ قطعاً

«74» و اس گونه فرما بروای و مالکیت و من ته و قومت ته را در کماهی آشکار می بینم ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به اراهم نشان می دهم یا از یقیس کنندگان شود ،

«75» چون [یاریکی] شب او را فرو گرفت ، ستاره ای دید [رای محکوم کردن ستاره پرستان با تظاهر به ستاره پرسی] ، گفت : اس پروردگار من است ؛ هنگامی که ستاره

«76» هنگامی که ماه را در غروب کرد ، گفت : من غروب کنندگان را دوست ندارم حال طلوع دید [رای محکوم کردن ماه پرستان با تظاهر به ماه پرسی] ، گفت : اس پروردگار

من است ؛ چون ماه غروب کرد ، گفت : یقیناً اگر پروردگار مرا هدایت نکند بدون

«77» وقی خورشید را در حال طلوع دید [رای محکوم شک از گوه کماهان خواه بود کردن خورشید پرستان با تظاهر به خورشید پرسی] ، گفت : اس پروردگار من است ، اس

زرگ بر است ؛ و هنگامی که غروب کرد ، گفت : ای قوم من ! بی یردید من [با همه

«78» من به دور از احراف و با قلی وجود] از آنچه پیریک خدا قرار می دهید بپرارم حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید ، متوجه کردم و از

«79» قومش با او به گفتگوی بی منطق برخاستند ، گفت : آیا درباره میپیرکان نیسیم خدا با من گفتگوی بی منطق می کنید و حال آنکه او مرا هدایت کرد ؟ و من از آنچه که

بِیہا پیریک او قرار می‌دهید می‌یرسم مگر آنکه بروردکارم چیری را [درباره من] بخواهد ،  
 دانش بروردکارم همه چیز را فراگرفته است ، آیا [رای فهم توحید] هشیار می‌شوید  
 ؟ «80» چگونه از آنچه بِیہا پیریک او قرار داده اید بیرسم ؟ ! در حالی که خود بِیہا از اینکه  
 چیری را پیریک خدا گرفته اید که خدا هیچ دلیلی بر حقانیت آن بر بِیہا نازل نکرده  
 می‌یرسید ، اگر حقایق را می‌دانید [بگوئید] کدام یک از دو گروه [خداپرستان و  
 میسرکان] به ایمی [از عذاب خدا] سراواریرند ؟ «81» کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را  
 به ستمی [چون پیرک] نیامیختند ، ایمی [از عذاب] رای آبان است ، و آبان راه  
 «82» و آن [دلایل استوار] حجت و برهان ما بود که به اراهم در برابر قومش یافتگانند  
 . عطا کردیم ؛ هر که را بخواهم [به] درجایی بالا می‌یریم ؛ زرا بروردکارم حکم و داباست

83»

## داستان حضرت اراهم (2)

مسلماً پیش از این به ابراهیم ، رشد و هدایتی [که سزاوارش بود] عطا کردیم ؛ و ما به او دانا بودیم  
 یاد کن [زمانی که به پدرش و قومش گفت : این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آنها شده‌اید ،] «51» .  
 !! چیست ؟ «52» گفتند : پدرانمان را پرستش کنندگان آنها یافتیم [لذا به پیروی از پدرانمان آنها را می‌پرستیم  
 «54» گفتند : آیا حق را برای ما . «53» گفت : به یقین شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید ]  
 «55» گفت : [شوخی نمی‌کنم] بلکه پروردگارتان همان پروردگار آسمان‌ها و ! آورده‌ای یا شوخی می‌کنی ؟  
 «56» سوگند به خدا پس از . زمین است ، همان که آنها را آفرید و من بر این [حقیقت] از گواهی دهندگانم  
 آنکه [به بتخانه] پشت کردید و رفتید ، درباره بت‌هایتان تدبیری خواهم کرد پس [همه] بت‌ها را قطعه‌قطعه کرد  
 چون به بتخانه [«58» . و شکست مگر بت بزرگشان را که [برای درک ناتوانی بت‌ها] به آن مراجعه کنند  
 آمدند ، با شگفتی] گفتند : چه کسی این کار را با معبودانمان انجام داده است ؟ به یقین او از ستمکاران است

«59» گفتند : از جوانی شنیدیم که از بتان ما [به عنوان عناصری بی‌اثر و بی‌اختیار] یاد می‌کرد که به او .  
 «60» گفتند : بی‌چون و چرا او را در برابر دیدگان مردم بیاورید تا آنان [به این کار او] . ابراهیم می‌گویند  
 «61» گفتند : ای ابراهیم ! آیا تو با معبودان ما چنین کرده‌ای ؟ «62» گفت : بلکه [سالم] . شهادت دهند  
 ماندن بزرگشان نشان می‌دهد که [بزرگشان این کار را انجام داده است ؛ نهایتاً اگر سخن می‌گویند ، از  
 «63» پس آنان [با تفکر و تأمل] به خود آمدند و گفتند : شما خودتان [با پرستیدن این . خودشان پرسید  
 «64» آن‌گاه سرافکنده و شرمسار شدند [ولی از ] . موجودات بی‌اثر و بی‌اختیار [ستمکارید ] نه ابراهیم  
 «65» گفت : [با توجه به این . روی سئزه‌جویی به ابراهیم گفتند :] مسلماً تو می‌دانی که اینان سخن نمی‌گویند  
 «66» اُف بر شما ! حقیقت [آیا به جای خدا چیزهایی را می‌پرستید که هیچ سود و زبانی به شما نمی‌رسانند ؟  
 و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید ؛ آیا نمی‌اندیشید ؟ «67» گفتند : اگر می‌خواهید کاری انجام دهید [و مرد  
 پس او را در آتش افکندند] گفتیم : ای [«68» . کار هستید] او را بسوزانید ، و معبودانتان را یاری دهید  
 «69» و بر ضد او نیرنگی سنگین به کار گرفتند] که نابودش کنند ! آتش ! بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش  
 «57» . «70» . [ولی آنان را زیانکارترین] مردم [قرار دادیم

### داستان حضرت ابراهیم (3)

آیا بامل ، و اندیشه نکردی؟ داستان کسی ، که چون خدا او را پادشاهی داده بود  
 [از روی کبر و غرور] با ابراهیم درباره پروردگارش به گفتگوی بی‌منطق پرداخت ؟  
 ! هنگامی که ابراهیم گفت : پروردگارم کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند [او]  
 گفت : من هم زنده می‌کیم و می‌میرام . [و برای مشتبه کردن کار بر مردم ، دستور  
 داد دو زندانی محکوم را حاضر کردند ، یکی را آزاد و دیگری را کشت .] ابراهیم  
 [برای بسپار راه مغالطه و پرور به روی دسمن] گفت : مسلماً خدا خورشید را از  
 میسرق بیرون می‌آورد ، تو آن را از مغرب برآور ! پس آنکه کافر بود ، مهوت شد

و خدا گروه سیم گر را [به خاطر مجاوز و پافشاری بر عناد و لجاجشان] هدایت  
«258». می کند

## داستان حضرت ابراهیم (4)

بردیك است که از شدت خیم متلاپی و پاره پاره شود . هرگاه گروهی در آن  
افکنده شوند ، نکهبانانش از آنان می برسند : آیا پیم را بم دهنده ای نیامد  
؟ «8» می گویند : چرا ، بم دهنده آمد ، ولی او را انکار کردیم و گفتم : خدا هیچ  
چیز بازل نکرده است ؛ پیم بم دهندگان جز در کراهی ، ردک ، نیستند ؛ «9» و  
می گویند : اگر ما [دعوت سعادت بخش آبان را] شنیده بودیم ، یا [در حقایی  
«10» که رای ما آوردند] تعقل کرده بودیم ، در میان اهل آتش سوزان نبودیم